

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

تنبيهات بحث اجزاء

مرحوم آخوند(ره) در كفایه در خاتمه بحث اجزاء دو تنبیه را مطرح کرده‌اند و تنبیه سومي را هم مرحوم نائینی(قدس سره) اضافه کرده‌اند که مجموعاً سه تنبیه را باید متعرض شویم.

تنبیه اول: خروج قطع از محل نزاع در بحث اجزاء

تنبیه اول این است که محل نزاع و موضوع بحث اجزاء در جایی است که یک حکم ظاهري یا یک حکم اضطراري در کار باشد و مکلف بر طبق آن حکم ظاهري یا اضطراري عمل کند، بعد کشف خلاف شده یا اضطرار بر طرف شود، آن وقت بحث می‌کنیم که آیا اجزاء محقق است یا نه؟

اما اگر در جایی که حکمي در کار نیست، بلکه مکلف به تخیل سقوط حکم عملي را بر طبق آن انجام داده است، مثل جایی که مکلف قطع به حکمي پیدا کرده و بر طبق آن عمل می‌کند، بعد معلوم شد که این قطع اشتباه بوده و چنین چیزی اصلاً نبوده است، این مورد از موضوع بحث اجزاء خارج است، برای اینکه در اینجا اصلاً به حکمي عمل نکرده است، چون وقتی که قطع به سقوط یک حکم پیدا می‌کند، در واقع جهل مرکب داشته و وجود حکمي را تخیل کرده و بر طبق آن حکم عمل کرده است.

بنابراین این از موضوع بحث اجزاء خارج است، اجزاء در جایی است که یک حکم شرعي باشد که شارع آن را بیان کرده و مکلف هم بر طبق آن حکم عمل کرده، بعد کشف خلاف شده است، اما در مورد قطع، تعبیری که اصولیین دارند این است که وقتی انسان قطع پیدا می‌کند، «لا واقعاً و لا ظاهراً» حکمي وجود ندارد، یعنی نه به حسب واقع در اینجا حکمي است و نه حسب ظاهر، بنابراین از موضوع بحث اجزاء خارج است.

بعد مرحوم آخوند(ره) در دنباله فرموده‌اند: بله اگر در این قطعي که پیدا کرده، این فعل مشتمل بر یک مقدار مصلحت باشد که آن مقدار مصلحت، جزئی از آن مصلحت واقع است و با اتیان آن مقدار از مصلحت، تدارک بقیه مصلحت امکان ندارد، یعنی اگر این مقدار را آوردیم، دیگر تدارک بقیه ممکن نیست، در اینجا اجزاء در کار است.

نظایرش هم نظیر مسئله قصر و اتمام است، مثلاً کسی در موضعي که باید نماز قصر بخواند، نماز تمام بخواند، در اینجا به حسب روایات قطع داشته به اینکه باید نماز تمام بخواند، در اینجا گفته‌اند که: اعاده لازم نیست. این مطلب را باید این گونه ثابت کرد که با خواندن نماز تمام، مقداري از مصلحت واقع محقق شده و تدارک بقیه مصلحت هم امکان ندارد.

این تنبیه اولی است که مرحوم آخوند(ره) بیان کرده‌اند و ظاهراً هم بحثی ندارد، یعنی حق با ایشان است که باید بگوییم: اصلاً در مواردی که قطع وجود دارد، این از محل نزاع در باب اجزاء خارج است و قطع یک حکم شرعی واقعی یا ظاهری نیست.

اگر شارع حکمی کرده بود و بر طبقش عمل کردیم، در اینجا قابلیت بحث اجزاء وجود دارد، و الا مجرد قطع این چنین نیست، و لذا اگر در ذهنتان باشد اصلاً مباحث قطع از مباحث علم اصول خارج است و مباحث مربوط به قطع را باید در علم کلام مطرح کنند که حجیت قطع یک حجیت ذاتیه است و قطع به حسب اصطلاح عنوان اماره را ندارد.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) در باب موضوعات هم گفتیم که: در امارات در موضوعات هم مسئله اجزاء مطرح نیست، مثلاً بینه می‌گوید: این مایع آب است، بعد معلوم می‌شود که این مایع خمر بوده است که این اماره در موضوعات است. اصلاً بحث اجزاء عمده‌تاً در احکام است که بحثش قبلاً مطرح شده است، لذا در اماراتی که قائم بر موضوعات است هم به یک معنا بحث اجزاء مطرح نیست.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) در اوایل جلد دوم کفایه بیان شده که قطع از مباحث علم اصول خارج است و تعریفی هم که برای امارات بیان می‌کنند، شامل قطع نمی‌شود. مثلاً اگر دو نفر به عدالت زید شهادت دادند، آیا از شهادت این دو نفر قطع پیدا می‌کنید؟ شرع گفته است که به بینه عمل کن، اما قطع یک صفت نفسانی است که حتی اختیارش با خود انسان هم نیست، مثلاً وقتی که قطع پیدا می‌کنید که این آب است، آیا به اختیار خودتان قطع پیدا می‌کنید؟ مثلاً ممکن است که دو نفر در کنار هم نسبت به یک مایعی نظر دهند و یکی بگوید: من قطع دارم که این آب است و دیگری بگوید که: من قطع دارم این خمر است، لذا قطع یک صفت غیراختیاری است.

تنبیه دوم: عدم ملازمه بحث اجزاء با نظریه تصویب

تنبیه دوم این است که آیا قول به اجزاء با نظریه تصویب ملازم است؟ بعضی توهم کرده گفته‌اند که: اجزاء به این معناست که آن واقع بر طبق مؤدای اماره است و همین مؤدای اماره را به عنوان واقع بدان که این همان تصویب است و تصویب غیر از این چیز دیگری نیست.

مرحوم آخوند(ره) در این تنبیه دو ادعا داشته‌اند؛ یک ادعای ایشان این است که بین قول به اجزاء و تصویب، به هیچ وجه ملازمه در کار نیست و ادعای دومشان این است که نه تنها ملازمه‌ای نیست، بلکه معقول نیست که ملازمه باشد.

اثبات مدعای اول: عدم ملازمه بین قول به اجزاء و تصویب

مطلب اول این است که مرحوم آخوند(ره) از کسانی است که قائل است به اینکه حکم دارای مراتب اربعه است، اما مشهور قائل‌اند به اینکه حکم دو مرتبه بیشتر ندارد، مرتبه‌ی إنشاء و فعلیت، اما آخوند(ره) دو مرتبه دیگر برای حکم قائل شده که مراتب حکم در نظرشان عبارتند از مرحله إقتضاء، مرحله إنشاء، مرحله فعلیت و مرحله تنجز.

مطلب دوم این است که مرحوم آخوند(ره) در اوایل جلد دوم کفایه، در جمع بین حکم واقعی و حکم ظاهری، یکی از راه‌های سه گانه‌ای که بیان کرده‌اند این است که بگوییم: حکم واقعی در مرحله إنشاء است و حکم ظاهری در مرتبه فعلیت است.

به نظرم این راه حل را مرحوم شیخ انصاری(ره) در کتاب رسائل هم داشته‌اند که در جمع بین حکم واقعی و ظاهری از راه اختلاف مرتبه استفاده کرده و بگوییم: حکم واقعی در مرتبه إنشاء است، اما حکم ظاهری در مرتبه فعلیت است.

آخوند(ره) فرموده: حکمی که محفوظ است، حکم انشائی است، یعنی «لو حصل به العلم»، اگر علم به او پیدا شد فعلیت دارد، حال اگر اماره‌ای بر خلاف آن حکم واقعی قائم شد، این اماره مانع از فعلیت آن حکم واقعی می‌شود.

آن وقت طبق این مبنای آخوند(ره)، در این قضیه که می‌گوییم: «الأحكام مشتركة بين العالم و الجاهل»، سؤال می‌کنیم که مراد از این احکام چه حکمی است؟ آیا حکم انشائی مراد است یا حکم فعلی؟ آیا حکم واقعی انشائی مراد است یا حکم واقعی فعلی؟ بنا بر این نظریه آخوند(ره) که در جمع بین حکم واقعی و ظاهری بیان کردیم، حکم انشائی مراد است، برای اینکه حکم فعلی مختص به کسی است که نسبت به حکم انشائی علم پیدا کند.

اگر این دو مطلب را که در کنار هم بگذاریم، روشن می‌شود که حتی کسانی که قائل به اجزاء هستند که اجزاء یعنی یک حکم ظاهری و اماره‌ای بر خلاف حکم واقعی بوده است که بنا بر این نظریه مرحوم آخوند(ره) حکم فعلی بر طبق اماره است، اما حکم واقعی در مرحله إنشاء باقی مانده و اجزایی در کار نیست.

اجزاء این است که بگوییم: حکم واقعی همین مؤدای اماره است، در حالی که می‌گوییم: حکم واقعی در همان مرحله إنشاء باقی مانده و حکم فعلی بر طبق این اماره است. بنابراین تا اینجا اثبات می‌شود که بین قول به اجزاء و قول به تصویب ملازمه‌ای در کار نیست.

اثبات مدعای دوم: عدم معقولیت ملازمه بین قول به اجزاء و تصویب

اما مرحوم آخوند(ره) ثا فراتر گذاشته و فرموده: معقول نیست. البته در عبارت کفایه فرموده: «لا یعقل»، اما در عبارت کفایه یک کلمه «کیف» دارد که در آن خیلی حرف است و در مقام اثبات عدم معقولیت است، به این بیان که اصلاً وقتی که می‌خواهیم حکم ظاهری را معنا کنیم می‌گوییم: در موضوع حکم ظاهری جهل به حکم واقعی أخذ شده است، یعنی باید یک حکم واقعی را مفروض بگیریم و بعد از آن بگوییم که: این حکم ظاهری حکمی است که در موضوع آن جهل به حکم واقعی أخذ شده است.

حال اگر بخواهیم بگوییم که: واقع همین حکم ظاهری است، از وجود حکم ظاهری، عدم حکم ظاهری لازم می‌آید، چون بنا بر اینکه اجزاء تصویب باشد، اصلاً لازمه‌اش این است که بگوییم: واقعی نداریم و مصوبه هم ادعایشان این است که واقعی نداریم و واقع همان مؤدای اماره است، پس اگر واقع نداریم و واقع همین مؤدای اماره است، جهل به حکم واقعی یعنی چه؟

پس اینکه بگوییم: قول به اجزاء ملازم با تصویب است، این غیر معقول است.

(سؤال و پاسخ استاد محترم) ملازمه نیست، یعنی یعنی قول به اجزاء دلالت اثباتی بر تصویب ندارد و «لا یعقل» یعنی ثبوتاً هم امکان دلالت ندارد. پس «لا یعقل» در مرحله ثبوت است و آن عدم ملازمه در مرحله اثبات است و این خلاصه ادعای مرحوم آخوند(ره) است.

نقد و بررسی ادعای آخوند(ره)

اینجا چند مطلب مطرح است،

یک مطلب این است که این عدم معقولیت را نمی‌پذیریم، برای اینکه حکم ظاهری را این گونه معنا کرده‌اید که حکم ظاهری حکمی است که در موضوع آن جهل به حکم واقعی اخذ شده است، اما آیا قائلین به تصویب هم اینطور معنا کرده‌اند؟ از قائلین به تصویب یا سببیت، چه اشعری و چه معتزلی سؤال می‌کنیم که حکم ظاهری چیست؟ اصلاً گفته‌اند: حکم ظاهری و واقعی یکی است.

اصلاً ما حکم واقعی را در نظر می‌گیریم، یعنی یک طریقتی برای امارات قائل شده و می‌گوییم: این امارات طریق به واقع هستند، بعد اسم مفاد اماره را حکم ظاهری می‌گذاریم. اما عرض می‌کنیم که اصلاً قائلین به تصویب، مخصوصاً اشاعره گفته‌اند: حکم ظاهری و واقعی نداریم و انقسام حکم به ظاهری و واقعی، بنا بر مسلک طریقت است، و إلا بنا بر مسلک اشاعره و سببیت انقسام حکم به واقعی و ظاهری درست نیست.

مرحوم آخوند(ره) در اینجا که خواسته‌اند عدم معقولیت را اثبات کنند، بنا بر مبنای خودشان که حکم ظاهری آن است که در موضوع آن جهل به حکم واقعی اخذ شده گفته‌اند، حال آن که اصلاً این مبنا را مصوبه و سببی‌ها قبول ندارند.

اگر می‌خواهید بگویید که: اجزاء مستلزم تصویب نیست، اجزاء در همه مبانی را باید بگوییم، بلکه بنا بر نظریه و مبنای خودتان که طریقتی هستید این حرف درست است، ولی آنها چنین چیزی را قائل نیستند.

اشکال دوم

مطلب دوم این است که نسبت به ادعای اول ایشان که از راه انشائی و فعلی وارد شده‌اند، بنا بر این مطلب هست که این جمع را در جمع بین حکم ظاهری و واقعی بپذیریم، یعنی برای جمع بین حکم ظاهری و واقعی بگوییم: حکم ظاهری در مرحله فعلیت است و حکم واقعی در مرحله انشاء، اما اگر کسی این جمع مرحوم آخوند(ره) را نپذیرفته و گفت: حکم واقعی هم فعلیت دارد، کما اینکه عده‌ای گفته‌اند: این «الأحكام مشتركة بين العالم والجاهل»، مراد احکام در مرحله فعلیت است و اصلاً در مرحله انشاء بعث و تحریکی وجود ندارد، و لذا احکام در مرحله فعلیت مشترک بین عالم و جاهل است. حال اگر کسی قائل شد به اینکه این «الأحكام مشتركة بين العالم والجاهل» مراد حکم فعلی است، در اینجا چه بسا بگوییم که: قول به اجزاء مستلزم تصویب است، چون وقتی که می‌گوییم: این مؤدای اماره فعلیت دارد، یعنی باید این را به عنوان واقع حساب کنیم، و لذا این عنوان تصویب را دارد.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ